

تاریخ وصول: ۸۶/۱۰/۱۵

تاریخ پذیرش: ۸۶/۱۲/۲۰

«ولایت در ساحت شریعت و طریقت

با تکیه بر آراء ابن عربی»

دکتر مهین عرب^۱

عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران شمال

چکیده مقاله:

ولایت چشمه ایست جوشان که مایه حیات دین و عرفان و فصلی مشترک میان ایندوست. این مطلب آنجا روشنی بیشتری می یابد که می بینیم در شریعت، ولایت، باطن دین و سرعادات تلقی می شود و منقول است که: "لا تقبل الاعمال الا بالولاية" در عرفان نیز ولایت باطن و اساس جمیع کمالات انسانی و سرآغاز رسیدن به مراتب عالی این کمالات است، که این نیز همان غایت دین می باشد. پس در نزد عرفا نیز ولایت باطن و اصل دین است. همانگونه که در تشیع امام و ولی کامل، واسطه در فیض الهی است، چنانکه در روایات و ادعیه آمده از اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام آمده است: "و اشرفت الارض بنورکم و فاز الفائزون بولایتکم"^۲ در عرفان نیز جمیع نعمات الهی ابتدا بر انسان کامل و سپس بواسطه او بر حقائق عالم نازل می شود.^۳ همچنین در تشیع وجود امام و حجت حق سبب تعادل نظام هستی و بلکه عامل برپائی و قوام آن می باشد، که حدیث "الولا الحجة لساخت الارض باهلها" بدان اشاره دارد. در عرفان نیز

1- Thn1326@yahoo.com

۲- زیارت جامعه کبیره.

۳- شرح فصوص الحکم، ص ۷۶؛ نقد النصوص، ص ۸۱.

وجود ولی کامل محمدی (ص) سبب بقاء عالم است، همچنانکه رحلت او از دار دنیاسبب زوال آن می‌باشد. همانطور که ابن عربی در رسائلش فرموده‌است: "فاذا انتقل الى الدار الاخرة مارت هذه السماء مورا و سارت الجبال سيرا و دكت الارض دكاء و انتشرت الكواكب و كورت الشمس و ذهبت الدنيا و قامت العمارة في دار الاخرة".^۱

هدف ما در این مقاله ارائه تصویری کلی از دیدگاه اسلام (تشیع) و عرفان درباره ولایت و قرابت این دو دیدگاه در این عرصه است.

کلید واژه‌ها:

ولایت، عرفان، اسلام، ابن عربی، اولیاء.



۱- رسائل، ابن عربی، قسم الالهی بالراسم الربانی، ص ۲۲.

طرح مسئله

یکی از افتخارات مذهب شیعه تأکید بر شناخت و اعتقاد به ولایت به عنوان اصل الاصول اسلام است اما فقط در نگاهی سطحی چنین به نظر می‌آید که بحث ولایت صرفاً در حوزه مذهب شیعه مورد توجه و تأکید قرار گرفته است در حالی که ولایت به عنوان روح دین واجد موقعیتی فرا مذهبی است و این ادعا آنجا آشکار تر می‌گردد که در حوزه عرفان اسلامی و در میان عرفای برجسته مسلمان (که غالباً از لحاظ فقهی سنی مذهب بوده‌اند) مبسوط‌ترین و عمیق‌ترین آراء را در باب ولایت می‌توان یافت. حال مسئله مورد توجه در این مقاله بررسی اجمالی تقارب و تفاوت طرح و تبیین این اصل در دو ساحت شریعت و طریقت می‌باشد.

بحث نظری

ولایت در ساحت دین

ولایت رکن، رکن اسلام به شمار می‌آید. یکی از اسماء الله اسم مبارک ولی است که فرمود: "ولی الذین آمنوا" و حقیقت ولایت رتق و فتق ولی، در امور مولی علیه است که در بعضی از امور وی را باز می‌دارد و به برخی از امور وادار می‌دارد تا به کمال سعادت مطلوب و مقدر خود برسد.

معنای ولایت

با توجه به موارد استعمال قرآنی، ولایت را می‌توان این چنین معنا کرد: ولایت عبارت است از یک نحوه قربی که باعث نوع خاصی از تصرف و مالکیت تدبیر می‌شود. برترین مرتبه این ولایت از آن حق "جلّ جلاله" است که مالک حقیقی و مدبر واقعی هر چیزی است، بلکه

صاحب مطلق چنین ولایتی همانا پروردگار متعال است و سایر ولایات در واقع از تجلیات آن ولایت مطلقه الهی می‌باشد که به اذن او، بر صاحبان آن افزوده شده است.

اقسام ولایت

مطابق آیات قرآنی برای حضرت حق دو قسم ولایت وجود دارد:

الف - ولایت تکوینی

آن عبارت است از همان قدرت ذاتی و بی‌نهایت خداوند متعال که بدان هر نوع تصرف و تدبیری را که برای هر موجودی مناسب و لازم بداند انجام می‌دهد، و تمامی ممکنات از آن حیث خاضع، مطیع و منقاد وی هستند. به تعبیر دیگر ولایت تکوینی حق تعالی همان ولایت و حکومت ازلی و ابدی او است که بر تمامی ماسوی ثابت است به گونه‌ای که در هر چیزی به هر نحوی که حکمتش اقتضاء نماید تصرف می‌کند.^۱

در قرآن کریم آیات بسیاری وجود دارد که این ولایت را برای حضرت حق ثابت می‌نماید، مانند:

"وله اسلم من فی السموات و الارض طوعاً و کرهاً^۲، انما امره اذا اراد شیئاً ان یقول له کن فیکون."^۳

ب - ولایت تشریحی

مقصود از آن ولایت و تصرف حضرت حق در امور اختیاری بنده است که در قالب تشریح شریعت و هدایت و توفیق و وحی و دعوات و ارشادات انبیاء (ع) و عنایات غیبی حق بر مؤمنین می‌باشد. اثر این نوع ولایت در بنده آن است که به سبب طاعت و عبودیت، به درجه‌ای می‌رسد که حضرت حق تمامی امور را به عهده می‌گیرد به گونه‌ای که مصداق حدیث شریف قدسی می‌شود که: "... کنت سمعه الذی یسمع به و بصره الذی یبصر به و

۱- ولایت تکوینی و تشریحی، ص ۸۱

۲- آل عمران، ۳: ۸۱

۳- یس، ۳۶: ۸۲ آیات دیگری اشاره بر این معنا دارند، عبارتند از: شوری ۴۲: ۹ و ۴۴ سجده ۴: ۳۲، یوسف ۱۲:

۱۰۱، ق ۵۰: ۱۶، انفال ۸: ۲۴، محمد(ص) ۴۷: ۱۱، تحریم ۶۶: ۴.

لسانه الذی ینطق به و یده التی یبطش بها^۱. از جمله آیاتی که بدین قسم از ولایت برای حق تعالی اشاره دارند عبارتند از:

"الله ولی الذین آمنوا یخرجهم من الظلمات الی النور"^۲، "و ما کان لمؤمن و لامؤمنة اذا قضی الله و رسوله امرأ ان ینکحوا لهم الخیرة من امرهم و من یعص الله و رسوله فقد ضلّ ضلالاً مبیناً"^۳.

اگر چه هر دو نوع ولایت مذکور فقط از آن حق تعالی می باشد، چون تنها او حقیقتاً مالک واقعی و حاکم بر جهان هستی است و فقط او شایسته خطاب ولی، حاکم، سلطان و مالک است واحدی در عرض او حتی بر نفس خود، ولایت و سلطنت ندارد. چون حق تعالی مبراً از مجانست مخلوقات است، خلفاء و نمایندگانی را برای تربیت مملوکی و عبیدش منصوب فرمود و اطاعت ایشان را واجب گردانید. لذا ولایت به اذن او برای رسول الله (ص) و برخی از مؤمنین نیز ثابت گردید همچنانکه در آیه شریفه قرآن بدان اشاره شده است:

"انما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا الذین یمونون بالصلاة و یؤتون الزکاة و هم راکعون"^۴.

همانطور که در آیه فوق ملاحظه می شود ولایت الهی به ترتیب منحصر در سه فرد است:

الف - حضرت حق "جل جلاله"

ب - حضرت رسول اکرم (ص)

ج - عده خاصی از مؤمنین

اما مسئله ای که اینجا قابل بررسی است آن است که محدوده این ولایت چقدر است؟ با بیانات قبل حدود ولایت حضرت حق "تبارک و تعالی" تا حدی روشن شد، حال باید ابتدا حدود ولایت حضرت رسول اکرم (ص) و سپس حیطة ولایت مؤمنین مذکور را مورد بحث قرار دهیم.

۱- صحیح بخاری، ص ۸۰، جلد ۴.

۲- بقره ۲: ۲۵۷.

۳- احزاب ۳۳: ۳۶.

۴- مائده ۵: ۵۵.

الف - حدود ولایت رسول الله (ص):

از سیاق آیه شریفه "انما ولیکم الله ورسوله و... " استفاده می‌شود که همان ولایتی که برای حضرت حق وجود دارد برای رسول الله (ص) و نیز مؤمنین نامبرده ثابت است و دلیل آنهم این است که در آیه کریمه مذکور یک ولایت را برای هر سه مورد ذکر می‌کند. در حالیکه اگر ولایت آنها با یکدیگر متفاوت می‌بود می‌بایست کلمه ولایت دوباره تکرار شود همانطور که در آیه شریفه "قل اذن خیر لکم یؤمن بالله و یؤمن للمؤمنین..."^۱ کلمه یؤمن تکرار شده است. بنابراین به مصداق آیه شریفه به اذن الهی، همان ولایتی که برای خداوند وجود دارد برای رسول او (ص) و مؤمنین مذکور نیز ثابت است. از این رو ولایت حضرت رسول (ص) نیز بر دو گونه است:

۱- ولایت تشریحی که عبارت است از قیام به تشریح، دعوت به دین، تربیت امت و حکومت و قضاوت میان آنها، و بر همه امت اطاعت او را در کلیه اوامر و نواهی که می‌کند واجب و لازم می‌نماید همانطور که اطاعت حق تعالی بر آنها واجب می‌باشد. چنانکه در آیه شریفه قرآن بدان اشاره شده است: "اطیعوا الله و اطیعوا الرسول..."^۲

از این رو آن حضرت (ص) در زمان حیات خود در آن واحد دارای سه منصب در بین مردم بودند:

۱/۱- منصب امامت و پیشوائی یا به تعبیر دیگر مرجعیت دینی، که آیات بسیاری در قرآن بدین مقام حضرت (ص) اشاره دارند از قبیل:

"و انزلنا الیک الذکر لتبین للناس ما نزل الیهم و لعلهم یتفکرون."^۳

"هو الذی بعث فی الامیین رسولاً منهم یتلوا علیهم آیاته و یزکیهم و یعلمهم الکتاب و الحکمة."^۴

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

۱- توبه ۹ : ۶۱.

۲- نساء ۴ : ۵۹.

۳- نحل ۱۶ : ۴۴.

۴- جمعه ۶۲ : ۲۱.

۱/۲- منصب قضاوت که مقصود از آن همان حکم آن حضرت (ص) در اختلافات حقوقی و مناصبات داخلی می باشد که به سبب داشتن چنین ولایتی حکم حضرتش غیرقابل تغییر و نافذ بود آیاتی که این مقام را برای ایشان ثابت می کند، عبارتند از:

"انا انزلنا الیک الكتاب بالحق لتحکم بین الناس بما اراک الله"^۱

"و ما کان لمؤمن و لامؤمنة اذا قضی الله و رسوله امرأ ان یکون لهم الخیرة من امرهم"^۲

۱/۳- منصب زعامت و رهبری سیاسی و اجتماعی مسلمین که بدین سبب ولی امر مسلمین و اختیاردار جامعه اسلامی بودند. آیاتی که بدین مقام حضرت (ص) اشاره دارند عبارتند از:

"اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم"^۳ و "انک لتهدی الی صراط مستقیم"^۴

تمامی این مقامات بر حسب ولایت تشریحی آن حضرت (ص) می باشد. البته باید توجه داشت که ولایت تشریحی حضرت به معنای استقلال در تشریح شریعت نیست زیرا فقط خداست که شارع و مشرع است و برای عبادش شریعت و آئین قرار می دهد و کسی جز او حق تشریح شریعت ندارد. همچنانکه می فرماید: "شرع لکم من الدین ما وصی به نوحاً"^۵ لذا پیامبر را بعنوان نذیر و بشیر و مبلغ احکام الهی (و نه مشرع) معرفی می نماید، "انما انت منذر"^۶، "ما ارسلناک الا مبشراً و نذیراً"^۷

۲- ولایت تکوینی همان مقام نفوذ باطنی پیامبر اکرم (ص) است که بدان به اذن الهی تصرف در باطن اشیاء می نمایند. درباره این قسم از ولایت تعاریف مختلفی شده است، از جمله، آیت الله حسن زاده آملی در این باب می فرماید: "آنچه که منشاء آثار وجودی و موجب قدرت و قوت نفس ناطقه انسانی و سبب قرب او به جمال و جلال مطلق می شود، مظهر اسماء شدن آن است که حقائق وجودیه آنها صفات و ملکات نفس گردند. آن اسمی که

۱- نساء : ۴ : ۱۰۵.

۲- احزاب : ۳۳ : ۳۶.

۳- نساء : ۵۹.

۴- شوری : ۵۲.

۵- شوری : ۱۳.

۶- رعد : ۸.

۷- اسراء : ۱۰۶.

موجب ارتقاء و اعتلاء گوهر انسان است که تا درجه درجه به جایی می رسد که در ماده کائنات تصرف می کند همان اسم عینی است که چون انسان به حسب وجود و عین به هر اسمی از اسمای الهیه که کلمات کن او هستند متصف شود سلطان آن اسم و خواص عینی آن در او ظاهر می شود که همان اسم می گردد.

انسان کامل دارای مقام مشیة الله است و اصلاً انسان کامل محل مشیة الله است و آیه کریمه "ربک یخلق ما یشاء و یختار ما کان لهم الخیرة سبحان الله و تعالی عما یشرکون" ^۱ و دیگر آیات مشابه آن در مشیت همه در وی صادق است و این مظهر مشیت و اختیار الهی ساحت ولایت کلیه است که دارای رقائق صفات حق تعالی و محل ظهور تجلی جمیع اوصاف کمالیه الهیه است. لذا وجود انسان کامل ظرف همه حقائق و خزائن اسماء الله است و این اسماء الله اعیان حقایق نوریه دار هستنی اند نه اسمای لفظی، لاجرم صاحب این مقام دارای ولایت تکوینی است که مفاتح غیب که همان حقایق نوریه در دست او است و می تواند با اذن و مشیت الهی تصرف در کائنات کند، بلکه در موطن و وعای خارج از بدن خود انشاء و ایجاد نماید و موجودات خارجی به منزلت اعضای وی و خود او به مثابت جان آنها گردد، زیرا که نفس ناطقه انسانی مجرد و خارج از بدن و محیط و مستولی بر آن است و تعلق تدبیری و تصرف در بدن دارد. بنابراین چه تفاوت که بدن خود را در تدبیر و تصرف خود بدارد یا اعیان خارجی دیگر را. معجزات و کرامات و هرگونه خارق عادت های انسانهای کامل از این جهت است. ^۲

ب - حدود ولایت مؤمنین:

ولایتی که برای مؤمنین مذکور در آیه شریفه مطرح است نیز بمانند ولایت حضرت رسول (ص) بر دو گونه می باشد: ولایت تکوینی و ولایت تشریحی. لکن قبل از پرداخت به بحث از حدود این ولایت لازم است ابتدا معلوم شود که مقصود از مؤمنین نامبرده در آیه چه کسانی می باشند.

۱- قصص ۶۸.

۲- انسان کامل از دیدگاه نهج البلاغه، ص ۱۲۱ و ۱۱۹.

در ادامه آیه کریمه مذکور وصفی را برای این مؤمنین می آورد که معلوم می شود مقصود از آن تمامی مؤمنین نیستند بلکه کسانی اند که "یقیمون الصلاة و یؤتون زکاة و هم راکعون" نماز را برپاداشته و در حال رکوع زکات می دهند و این وصف، به اعتراف اکثر علمای اهل تسنن^۱ و به اتفاق تمامی علمای شیعه، تنها از آن علی بن ابی طالب (ع) می باشد که این آیه در شأن وی نازل شده است.

در اینجاست که در نظر شیعه ولایت و امامت با یکدیگر پیوند می خورند. از نظر شیعه ولی مطلق پس از حق تعالی و حضرت ختمی مرتبت (ص) همانا فقط ائمه اطهار "علیهم السلام" می باشند که جانشینان به حق آن حضرت هستند و همانا ولایتی را که آن حضرت داشتند آنان نیز دارا می باشند. بنابراین ولایت ایشان نیز بر دو قسم است:

۱- ولایت تشریحی: از نظر شیعه همان ولایت تشریحی که برای حضرت رسول (ص) وجود داشته است برای ائمه (ع) نیز ثابت است، یعنی آنها نیز تمامی آن مناصب سه گانه را دارا می باشند. همچنانکه در آیه شریفه قرآن "انما ولیکم الله و رسوله و الذین امنوا"^۲ ولایت ایشان را در کنار ولایت حضرت حق و رسول اکرم (ص) بکار برده و یا در آیه کریمه "اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم"^۳ طاعت آنها را بمانند طاعت حق تعالی و پیامبر (ص) لازم شمرده است.

البته نکته ای که در اینجا قابل ذکر است آن است که: میان ولایت تشریحی حضرت رسول (ص) و ولایت تشریحی ائمه (ع) تفاوت است و آن تفاوت این است که پیامبر اکرم (ص) خود آورنده و صاحب شریعت بودند اما ائمه (ع) صرفاً مبین احکام و آیات قرآنی و آنها مطابق با شریعت رسول الله (ص) می باشند. همچنانکه در روایت است که:

۱- منابع اهل تسنن در این باره آنقدر زیاد است که فقط شمارش تمامی آنها چندین صفحه را در بر می گیرد از این رو در اینجا فقط به ذکر چند نمونه از مهمترین آنها بسنده می نمایم:
زمخشری، کشاف / ۱ / ۶۴۹، طبری، تفسیر قرآن ۶/ ۲۸۸ و ۹ اما منابع شیعی آن نیز بقدری زیاد است که تمامی کتب تفسیری و ابواب مربوطه کتب روائی را شامل می شود. مرحوم علامه امینی در "الغدیر" ۳/ ۱۵۶ و ۱۶۲ فقط ناقلین احادیث آن را ۶۶۱ تن از صحابه و تابعین ذکر نموده است.

۲- مائده ۵ : ۵۵.

۳- نساء ۴ : ۵۹.

عن ابی جعفر "علیه السلام" فی قوله: "اطيعوا الله و اطيعوا الرسول و اولی الامر منكم" قال : هی فی علی و فی الائمه جعلهم الله مواضع الانبياء غير انهم لا يحلون شيئاً و لا يحرمونه^۱

۲- ولایت تکوینی: مقصود از ولایت تکوینی ائمه "عليهم السلام اجمعين" همان مقام باطنی ایشان است که به سبب آن پس از پیامبر (ص) جریان هدایت عالم خلقت را رهبری می‌کنند. به تعبیر دیگر آنها به سبب دارا بودن چنین مقامی بر نظامات و قوانین عالم هستی مسلط و قادر بر تصرف در آنها می‌باشند، و به تعبیر سوم ولایت تکوینی آنها عبارت است از آن جنبه باطنی و ملکوتی ایشان که به واسطه آن مسلط بر ملکوت عالم و عالمیان می‌باشند و آنها را از جنبه ملکوتی بسوی پروردگارشان هدایت می‌کنند و این همان "هدایت به امر" است که در قرآن بدان اشاره شده است: "و جعلناهم ائمه يهدون بامرنا"^۲ ائمه (ع) به سبب این سیطره و تسلطی که بر ملکوت و باطن انسانها دارند می‌توانند آنها را به کمال مطلوب هدایت نمایند.

در نظر شیعه وجود چنین ولایتی در ائمه (ع) امری لازم و ضروری است. آنها باید علاوه بر ولایت تشریحی خود دارای یک چنین قوه ملکوتی نیز باشند تا بتوانند مردم را هم از جنبه ظاهر و هم از جنبه باطن هدایت نمایند و آنها را به کمال تکوین و تشریح خود برسانند.

ولایت در ساحت عرفان

در حوزه عرفان، ولایت کمالی است ازلی و ابدی که سرآغاز جمله کمالات است. توضیح اینکه: در صحف کریمه اصل معرفت محقق است که صادر نخستین نفس رحمانی است و آن اصل اصول و هیولای عوالم غیر متناهی و ماده تعینات است و از آن تعبیر به تجلی ساری و وجود منبسط می‌کنند.

مراد از سریان ولایتی که در السنه اهل تحقیق دائراست، همین سریان وجود منبسط و نفس رحمانی و فیض مقدس است چنان که فرموده‌اند: وجود و حیات جمیع موجودات به مقتضای قوله تعالی: "و من الماء کل شیء حی"^۳ سریان ماء ولایت یعنی نفس رحمانی است که به منزلت هیولی و به مثابت ماده ساری در جمیع موجودات است.

۱- رک: علامه طباطبائی، المیزان ۴/۴۳۷.

۲- نباء ۲۱: ۷۳.

۳- سوره انبیاء، ۳۰.

مشایخ عرفاء بر مبنای وحدت شخصی وجود بر این عقیدت راسخ اند که مراتب تمامی موجودات در قوس نزول از تعینات نفس رحمانی و حقیقت ولایت است و در قوس صعود حقیقت انسان کامل دارای جمیع مظاهر و جامع جمیع مراتب است. حقیقت محمدیه که اولین تعین و نخستین مظهر حق است در مراتب غیب و شهادت نزول کرده و در هر مرتبه‌ای بنابر مقتضیات آن مرتبه ظهور نموده و ولایت خود را تحقق می‌دهد. بنابراین مرجع تمامی ولایتها تنها یک حقیقت است، همان که آغاز و غایت آفرینش است، حقیقتی که کاملترین مظهر و مجلای حضرت حق، متحقق به جمیع اسماء الهی و واسطه در فیض به ماسوی است، یعنی همان حقیقت محمدی (ص).

تعریف ولایت

عارفان شامخ در تعریف ولایت فرموده‌اند: ولایت عبارت است از: قیام عبد برای خدا و تبدیل اخلاقش به اخلاق الهی و محقق شدن اوصافش به اوصاف باریتعالی. همانطور که رسول خدا فرمود: "تخلقوا باخلاق الله". بطوری که علمش علم خدا و قدرتش قدرت خدا و عملش عمل خدایی گردد.^۱

ولایت یعنی تصرف در خلق بوسیله حق بنابر آنچه که به آن امر شدند از حیث باطن و الهام به غیر وحی. برای اینکه اولیاء در خلق بوسیله حق تصرف می‌کنند نه با نفس خودشان. و آن بخاطر این است که فناء در حق شدند و بوسیله حق باقی ماندند و از حیث هو هو، حق شدند و از حیث تعین و تشخیص غیرا هستند.^۲

اقسام ولایت در عرفان

در ساحت عرفان، ولایت بر اساس تقسیم‌بندی‌های مختلفی به اقسامی تقسیم می‌گردد که به برخی از این اقسام اشاره می‌کنیم:

الف - ولایت عامه و خاصه:

ولایت عامه همان ولایتی است که برای عموم مؤمنین می‌باشد و آیه شریفه "الله ولی الذین امنوا..."^۳ نیز بدان اشاره دارد. اگر حق تبارک و تعالی ولی مؤمنین باشد پس مؤمنین نیز بحکم اضافه بدان متصف می‌باشند.^۴

۱- جامع الاسرار، ص ۳۲۸.

۲- همان منبع: ص ۳۹۲.

۳- مرصاد العباد ص ۱۲۷، ۱۳۹، ۲۱۵، ۳۰۹.

۴- آملی، سید حیدر، ص ۳۸۲.

ولایت خاصه که مخصوص اصحاب قلوب، سالکان و اصل و اهل الله می باشد عبارت است از فناء عبد در معبود بدان معنا که افعال خود را در افعال او، صفاتش را در صفات او و ذاتش را در ذات او "جلت عظمته" فانی می کند.

سید حیدر آملی در باب ولایت خاص فرموده است: آن عبارت است از فناء عبد در حق. ولی همان کسی است که در حق فانی گشته و به آن بقاء یافته است. مراد از فناء در اینجا نابودی فرد بطور مطلق نیست، بلکه منظور فناء بعد جسمانی و بشری در بعد ربانی و معنوی است. زیرا برای هر بنده ای در پیشگاه الهی دارای جهتی است که بدان اشاره شده است. "و لکل وجهه هو مولیها"^۱. و این امر حاصل نمی شود مگر با توجه تام به سوی حق مطلق سبحانه و تعالی، زیرا بوسیله اوست که بعد حقی تقویت گشته و بر بعد خلقی غلبه می یابد تا آنجا که بر آن چیره گشته و از اساس آن را نابود می سازد.^۲

این ولایت مخصوص کسانی است که لباس بشری خود را کنده و از مراتب جبروت تجاوز نموده، داخل در حریم قدس لاهوت گردیده و به توحید کامل دست یافته اند. حدیث شریف قدسی نیز به همین معنا اشاره دارد که: "اولیائی تحت قبائی لایعرفهم غیری" همچنین است آیه کریمه "ان اولیاء الله لاخوف علیهم و لا هم یحزنون"^۳. این ولایت در درجه اول از آن حضرت ختمی مرتبت (ص) و سپس از آن ورثه و تابعین او علیهم السلام می باشد.

ب - ولایت مطلقه و مقیده:

ولایت مطلقه همان ولایت کلی است که جمیع ولایات جزئی، افراد آن هستند در مقابل ولایت مقیده که عبارت از فرد فرد آن ولایات جزئی است. به تعبیر دیگر ولایت خاصه که همان ولایت محمدی (ص) است گاه مقید به اسمی از اسماء و حدی از حدود می شود گرچه از حیث ذات دارای اطلاق و شمول است، و گاه مطلق از تمامی انحاء تجلیات ذاتی می باشد.

۱- بقره، ۱۴۸.

۲- نص النصوص، ص ۳۹۳.

۳- یونس، ۱۰: ۶۲.

۴- قیصری، رسائل ص ۲۶، و مقدمه فصوص ص ۸۶۹، جامی، نقد النصوص ص ۲۱۴. ذکر این نکته لازم است که معنایی که در اینجا از ولایت عامه و خاصه نمودیم مطابق معنایی است که جناب قیصری و پیروان وی نموده اند.

بنابراین ولایت خاصه محمدی (ص) تقسیم می‌شود به ولایت مطلقه و مقیده، که گاه از ولایت مطلقه به "ولایت عامه" و از ولایت مقیده "ولایت خاصه" نیز تعبیر می‌کنند.^۱

از نظر سید حیدر آملی، عارف بزرگ شیعی، ولایت مطلقه، باطن نبوت مطلقه است و آن عبارت است از آگاهی اختصاصی آن ولی بر استعداد همه موجودات. از حیث ذات و ماهیت و حقایق آنها و اعطاء حق هر صاحب حقی بر اساس استعداد ذاتی آن، از راه اخبار و تعلیم حقیقی و ازلی که ربوبیت عظمی و سلطنت کبری نامیده می‌شود. و صاحب چنین مقامی موسوم به خلیفه اعظم و قطب الأقطاب و انسان کبیر و آدم حقیقی است. که از آن به قلم اعلی و عقل اوّل و روح اعظم و امثال آن تعبیر شده است.^۲

ج - ولایت شمسیه و قمریه:

ولایت را به اعتبار دیگری به ولایت شمسیه و قمریه تقسیم کرده‌اند. مقصود از ولایت شمسیه همان ولایت حضرت رسول (ص) می‌باشد که جمیع انوار ولایات اولیاء برگرفته از خورشید ولایت اوست. در روایت است که:

"انا كالشمس و علی كالقمر و اصحابی كالنجوم بايهم اقتديتم اهتديتم."

عرفای شیعی نیز با استفاده از حدیث فوق ولایت حضرت ختمی مرتبت (ص) را "ولایت شمسیه" و ولایت ائمه اطهار "علیهم السلام" را "ولایت قمریه" نامیده‌اند. همانطور که ظهور نور نبوت و رسالت از زمان آدم (ع) بوده کم کم این نور شدت یافت تا ظهور آن کامل و منتهی به ظهور نور نبوت محمدی (ص) گردید. همچنین ابتدا ظهور نور ولایت محمدی (ص) از علی "علیه السلام" شروع و کم کم شدت یافته تا به ظهور نور ولایت محمد ثانی، مهدی موعود (عج) کامل گردیده و به نهایت کمال خود رسد.

این اصطلاح را درباره ولایت و نبوت نیز بکار می‌برند. همچنانکه می‌گویند نسبت ولایت به نبوت، همچنین ولی به نبی بمانند نسبت ماه به خورشید است. همانطوری که با وجود خورشید برای ماه دیگر نور و تابشی نیست همچنین با وجود نور نبوت و رسالت دیگر برای ولایت نوری نیست.^۳

۱- مباحث ولایت با رساله الخلافة الکبری، ص ۶۲.

۲- جامع الاسرار، ص ۳۹۵.

۳- شرح الفصوص ص ۴۴، جامع الاسرار، ص ۴۹۵-۶۰.

علائم اولیاء:

اولیاء الهی همچنین دارای نشانه‌های آشکاری از جانب پروردگارشان می‌باشند، خداوند متعال آنها را به بهاء قرب، نور جلال، هیبت کبریائی و انس خویش برتری داده است. اگر شخصی به ایشان بنگرد به یاد خداوند می‌افتد زیرا آنها به مشاهده آثار ملکوت مشغول‌اند و قلبشان محل نور الهی است، این نور از قلب ایشان به صورتشان می‌تابد از این رو وقتی به ایشان نظر می‌افکنی تقوای الهی را به یاد می‌آوری و در اثر آن صلاح و علم به امور الهی در نظر تو بزرگ جلوه می‌نماید.

مراتب اولیاء:

عرفا برای اولیاء مراتبی قائل شده‌اند از جمله:

الف - محبّین و محبوبین:

در نزد عرفا مقام ولایت یا به عطاء الهی است و یا به کسب و سعی بنده است. ولایت عطائی آن است که جذبۀ بنده از سوی حق مقدم بر مجاهدۀ او باشد، که این مقام از آن محبوبین حق است زیرا حق سبحانه و تعالی خود، آنها را به سوی خویش کشانده است. اما ولایت کسبی عبارت است از اینکه ابتدا شخص، مجاهده و مبارزۀ با نفس خود می‌کند و سپس به سوی حق جذب شود، صاحبان این مقام را "محب" می‌گویند زیرا آنها ابتدا قرب به حق یافته و سپس به سبب این قرب مجذوب حق گشته‌اند همانطور که در حدیث شریف قدسی به آن اشاره شده که: "لا يزال العبد يتقرب الى بالنوافل حتى احبه فاذا احبته كنت سمعه و بصره و لسانه و یده و رجله فبی یسمع و بی یبصر و بی ینطق و بی یمشی"^۱

۱- حدیث مذکور از احادیث مشهوری است که در بیشتر کتب عرفانی از جمله فتوحات و شروح فصوص ذکر شده است.

در صحیح بخاری ۴/۸۰ آمده:

من عادی و لیا فقدا بحرب، و ما تقرب الی عبدی بشی احب الی من اداء ما افترضت علیه یقرب الی بالنوافل، حتی احبه فاذا احبته كنت سمعه الذی یسمع و به و بصره الذی یبصر و به یده الذی بیطش بها و رجله الذی یمشی بها، و ان سألنی اعطیته و ان استعذنی اعذته.

به بیان دیگر اگر گوینده مستعد فیض الهی به باطن خود که حق است توجه پیدا نماید و جهت خلقی او فانی در حق شود، آنرا جذب می‌نامند. پس این جذب عبارت از اضمحلال و استهلاک عبد در حق می‌باشد، که اگر بر مجاهدت عبد مقدم باشد آن را محبوب می‌نامند، زیرا حق موجب انجذاب او شده که البته این انجذاب او نیز به جهت استعداد کامل و تمام عین ثابت او می‌باشد. بنده محبوب را "مجنوب سالک"^۱ نیز می‌گویند در مقابل بنده محب که سلوک سبب جذب او گشته است و به آن "سالک مجنوب"^۲ می‌گویند.

ب - اولیاء محمدی و غیر محمدی (ص) :

عرفا اولیاء را به اعتبار دیگری به اولیاء محمدی و غیر محمدی تقسیم کرده‌اند، زیرا همانطور که در قبل بیان شد در نظر ایشان انبیاء(ع) ظاهر به ولایت نمی‌شوند بلکه ظهور ایشان به حسب مقتضای اسم ظاهر تنها به نبوت می‌باشد، پس می‌بایست برای آنها مظاهری در این عالم باشد تا ولایت آنها را ظهور دهد و چون امت محمدی(ص) به فضل تبعیت از آن حضرت (ص) بهترین امتها می‌باشند از این رو ظهور ولایت جمیع انبیاء(ع) در امت مرحومه محمدی (ص) است. بنابراین هر یک از این انبیاء دارای ولی در این امت می‌باشند که منسوب به خود ایشان است. همچنین حضرت ختمی مرتبت (ص) نیز که به جهت ظهور به مقام نبوت، ولایت ایشان نیز مستور ماند دارای مظاهری در امت خود می‌باشند که منسوب به خود آن حضرت (ص) هستند. از این رو عرفا اولیاء را به اولیاء محمدی و اولیاء غیر محمدی تقسیم کرده‌اند:^۳

۱- ملا عبدالرزاق کاشانی در اصطلاحات الصوفیه "مجنوب" را چنین تعریف می‌کند:

مجنوب کسی است که حضرت حق او را برای خود ساخته و برای انس خود برگزیده و وی را به آب مقدس خود تطهیر نموده است پس او تمامی مواهبی را که برای طی مراتب و کسب مقامات لازم داشته است بدون رنج و مشقتی بدست آورده است. رک: کاشانی، اصطلاحات الصوفیه، ص ۷۷.

۲- شرح رسائل قیصری، ص ۷۳ و ۱۷۴.

۳- رک: ابن عربی، فتوحات، ۱/۲۲۲، ۷۶/۴، جندی، شرح الفصوص، ص ۷۳، ۴ قیصری، رسائل ص ۴۰، نقد النصوص، ص ۲۶۷.

۱- اولیاء محمدی:

مقصود از ولی محمدی، به معنای خاص^۱ آن، کسی است که بر قلب^۲ آن حضرت (ع) می‌باشد. چنین شخصی جامع تمامی مقامات گشته و سپس از آن خارج گردیده است لذا مقام ولی محمدی مقام بی‌مقامی و بی‌تعینی است، در حقیقت نسبت مقامات به او مانند نسبت اسماء به حق تعالی است که متعین به هیچیک از آنها نمی‌شود، او نیز در هر نفسی و در هر زمان و حالی بر حسب مقتضای آن دارای حالتی است و بمانند پرودگار خود دارای شئون مختلفی است.

عارف بزرگ جناب جندی درباره اولیاء محمدی فرموده است: دسته‌ای که دارای مقام جمع هستند و آنها اولیاء محمدی می‌باشند که حکمت هر مرتبه و همچنین هر پیامبری را از حضرت جمعی محمدی (ص) اخذ می‌کنند.^۳

۲- اولیاء غیر محمدی:

اگر ولی از اولیاء این امت که عامل به شرع محمدی (ص) است در عمل خود با راه و روش یکی از انبیاء گذشته، که شریعت محمدی (ص) متضمن آن می‌باشد مصادف گردید و بر حسب آن عمل نمود او را منسوب به آن نبی می‌کنند و بدین حیث او را ولی ابراهیمی، موسوی و یا عیسی و... می‌نامند. بهره این ولی از شرع محمدی بهمان مقداری است که اگر موسی و یا عیسی و... زنده بودند و او از آنها تبعیت می‌کرد، بهره می‌برد. البته این بهره او در حال حاضر در حقیقت از مشکلات حضرت ختمی (ص) می‌باشد. زیرا هر ولی از اولیاء حق معارف و مقاماتی را که کسب می‌کند در واقع بواسطه روحانیت، پیامبری است که بر شرع او می‌باشد از این رو اولیاء امت محمدی (ص) نیز تمامی مقامات و حالات خود را از مشکلات نور محمدی (ص) اخذ می‌نمایند اگرچه بر قلب نبی دیگر هستند. و به حسب همین امر هم

۱- این قید را بدین جهت ذکر کردیم که گاه ابن عربی از اولیائی که بر قلب سایر انبیاء (ع) می‌باشند چون از این امت هستند، به اولیاء محمدی تعبیر می‌کند، رک: ابن عربی، فتوحات ۲۲۲/۱ و ۷۶/۴، همچنین به رساله وی بنام رساله انوار که در نقد النصوص ص ۲۶۵ ذکر شده است.

۲- مقصود عرفا از اینکه می‌گویند فلانی بر قلب پیغمبر است آن است که این شخص وارث ولایت آن پیامبر است و بر راه و روش او مشی می‌کند. به تعبیر دیگر این ولی، وارث آن علوم و تجلیات و مقامات و حالات آن پیامبر است. رک: ابن عربی، فتوحات ۱/ ۲۲۲ قیصری، رسائل ص ۴۰.

۳- جندی، همان مرجع، ص ۷۴.

بعضی از بزرگان عرفا، این اولیاء را هم منسوب به حضرت محمد (ص) می‌کنند هم منسوب به پیامبری که صاحب احوال او می‌باشند و آنها را بدین صورت می‌خوانند: موسوی و محمدی، عیسوی و محمدی و... و یا به تعبیر صحیحتر محمدی موسوی، محمدی عیسوی و....^۱

اقسام ششگانه اولیاء:

عرفای الهی اولیاء را به اعتبار دیگری به شش قسم تقسیم نموده‌اند که مستند آنها در این باره حدیث ذیل است:

"انه قال رسول الله صلى الله عليه و اله: ان الله في الارض ثلاثمائة شخص قلوبهم على قلب آدم عليه السلام و له اربعون قلوبهم على قلب موسى عليه السلام و له سبعة قلوبهم على قلب ابراهيم عليه السلام و له اربعة قلوبهم على قلب جبرئيل عليه السلام و ثلاثة قلوبهم على قلب ميكائيل عليه السلام و له واحد قلبه على قلب اسرافيل عليه السلام فاذا مات الواحد ابدل الله مكانه من الثلاثة و اذا مات واحد من الثلاثة ابدل الله مكانه من الاربعة و اذا مات واحد من الاربعة ابدل الله مكانه من السبعة و اذا مات واحد من السبعة ابدل الله مكانه من الاربعة و اذا مات واحد من الاربعة ابدل الله مكانه من الثلاثة مائة و اذا مات واحد من الثلاثة مائة ابدل الله مكانه من العامة يدفع الله البلاء عن الامة ببركتهم."

۱- اقطاب:

آن واحدی که بر قلب اسرافیل "علیه السلام" است قطب الاقطاب و غوث اعظم، محل نظر الهی، برتر از تمامی اولیاء الله و مظهر باطن نبوت حضرت رسالت (ص) است.^۲ اقطاب^۳ کسانی

۱- شرح فصوص، ص ۷۳.

۲- قطب الاقطاب که دارای مرتبه "قطبیت کبری" می‌باشد، باطن نبوت محمد(ص) است و این مقام فقط برای ورثه او می‌باشد زیرا او اکمل انبیاء و رسل است پس خاتم ولایت و قطب القطاب فقط بر باطن خاتم نبوت می‌بایست باشد. کاشانی، اصطلاحات الصوفیه، ص ۱۴۵.

در نظر عرفای شیعی این مقام فقط از آن وارثان حقیقی حضرت ختمی مرتبت (ص) یعنی ائمه معصومین (ع) می‌باشد که در هر زمانی یکی از ایشان به نیابت از آن حضرت بر مسند این مقام می‌نشینند. سید حیدر آملی، جامع الاسرار، ص ۴۶، ۳۸۴، سبزواری، شرح الاسماء، ص ۲۰۴.

۳- در نظر عرفای شیعی اقطاب هفت تن هستند و آنها همان بزرگان انبیاء و رسل یعنی حضرت آدم، نوح، ابراهیم، داوود، موسی، عیسی و محمد(ص) می‌باشند. و اولیاء دوازده نفر هستند که همان ائمه(ع) می‌باشند که

هستند که جامع احوال و مقامات می‌باشند حالا خواه بطور اصالی باشد یا نیابتی. چنین کسی در هر زمانی بیش از یکی نیست. اما گاه این اطلاق را توسعه می‌دهند و بر هر کسی که مقامی از مقامات دایرمدار اوست و در زمان خود یگانه و بی‌مانند می‌باشد، نام قطب می‌نهند. مثلاً گاه شیخ و پیر جماعتی را قطب می‌نامند. اما قطبی که در اینجا مورد نظر است در هر زمانی فقط یکی است و او را "غوث" می‌نامند.

۲- افراد:

پس از اقطاب "افراد" هستند که به "تجلی فردیت" محقق گشته‌اند. آنها سه تن می‌باشند که بواسطه حسن متابعت از ختم محمدی(ص) و نیز به جهت نهایت کمالشان، از دایره نظر قطب خارج می‌باشند.^۲

۳- اوتاد:

دسته دیگر از اولیاء "اوتاد" هستند که چهار تن می‌باشند و چهار رکن عالم یعنی شرق، غرب، جنوب و شمال به آنها استوار است. حق سبحانه و تعالی به سبب ایشان عالم را حفظ می‌نماید.^۳

۴- ابدال:

دسته بعد، "ابدال" می‌باشند که هفت تن هستند و بر قلب حضرت ابراهیم "علیه السلام" می‌باشند.^۴ ابدال جمع بدل است. آنها را بدین نام نامیدند زیرا هنگامی که یکی از ایشان بمیرد

مجموعاً نوزده تا می‌شوند. البته هر یک از این بزرگان برای این معنا ادله‌ای اقامه کرده‌اند که ما به جهت اختصار، از ذکر نام آنها پرهیز می‌نماییم. رک: سید حیدر آملی: نص النصوص ف ص ۸۱ و ۷۲، سبزواری، شرح الاسماء ص ۲۸ و ۹.

۱- او را غوث می‌نامند به جهت اینکه محل فریاد رسی خلق در حالاتشان می‌باشد. قیصری، رسائل، ص ۲۷.

۲- اصطلاحات الصوفیه، ص ۳۱.

۳- همان مرجع ص ۳۳.

۴- انسان کامل ص ۳۲۰، شرح فصوص، ص ۲۳.

دیگری جانشین او می‌شود. گویند زمین را هفت اقلیم است و هریک از آنها را یک تن از بندگان خدا محافظت می‌نماید. قیصری در شرح فصوص می‌فرماید: ابدال کسانی‌اند که بواسطه عاری شدن از قیود مادی و رفع حجاب ظلمت و ماده می‌توانند به اشکال و صور مختلف نمودار شوند. آنان واصل به حقایق و جزء روحانیات محض شده‌اند. چهار خصوصیت از اخلاق ایشان آن است که طالب ورع، دارای صحت اراده، حسن ظن به مردم و ناصح ایشان‌اند.

۵- نجباء:

گروه بعد، "نجباء" می‌باشند که چهل نفر هستند و اصلاح امور مردم و تصرف در حقوق آنها از خصوصیات ایشان است. آنها را "رجال الغیب" نیز می‌نامند.

۶- نقباء:

و بالاخره دسته آخر، "نقباء" می‌باشند و آنها کسانی‌اند که به اسم باطن محقق شده‌اند از این رو بر درون مردم اشراف دارند و ضمائر پنهان ایشان را می‌دانند زیرا برای ایشان دیگر حجابی وجود ندارد و آنها سیصدتن می‌باشند که به "ابرار" نیز معروف‌اند.^۱ در انتها، بحث خود را مزین می‌کنیم به این حدیث قدسی گرانقدر:
"... قال (الله تعالی): یا محمد انی خلقتک و خلقت علیاً و فاطمه و الحسن و الحسین و الائمه من ولده نوراً من نوری و عرضت ولایتکم علی اهل السماوات و الارض، فمن قبلها کان عندی من المؤمنین و من ججهدها کان عندی من الکافرین. یا محمد لوان عبداً من عبیدی عبدنی حتی ینقطع و یصیر کالشن البالی ثم اتانی جاحداً لولایتکم ما غفرت له حتی یقربولایتکم...".^۲

مرحوم مجلسی در بحار الانوار ضمن بیان حدیث و دعای فوق می‌فرماید ظاهر دعا حاکی است که ابدال با ائمه (ع) فرق دارند ولی صراحت ندارد و ممکن است حمل بر تاکید شود... رک: مجلسی، بحار الانوار، ج ۲۵، ب ۱۶.

۱- اصطلاحات الصوفیه، ص ۳۸.

۲- شیخ طوسی، الغیبه، ص ۹۵، مجلسی، بحار الانوار، ج ۳۶، ص ۲۶۱، بحرانی، غایة المرام ص ۱۹۴، محمد تقی اصفهانی، مکیال المکارم، ج ۱، ص ۵۶۶، صافی، منتخب الاثر، ص ۱۱۶ و ۱۷.

حدیث فوق از احادیث معراجی است که حق تعالی خطاب به حضرت رسول (ص) می‌فرماید: ای محمد من تو را و علی و فاطمه و حسن و حسین و ائمه از نسل حسین را از نور خود آفریدم و ولایت شما را بر اهل آسمانها و زمین عرضه داشتم پس هرکس آن را پذیرفت، در پیشگاه من از مومنان بشمار می‌آید و هرکس آنرا انکار کرد، نزد من از کافران محسوب می‌گردد. ای محمد اگر بنده‌ای از بندگان من سر برآستان عبودیت من بساید تا بدانجا که جسمش فرسوده و نزار شود سپس در حالتی نزد من می‌آید که منکر ولایت شماست، هرگز او را نخواهم آمرزید تا آنکه به ولایت شما اقرار کند....

همانطور که در حدیث مذکور مشاهده می‌شود حضرت حق "جلت عظمته" نه تنها حقیقت محمدی و حقیقت علوی، بلکه جمیع ائمه (ع) را از نور خود آفریده است و ولایت ایشان را نیز در عرض ولایت آن دو حقیقت مقدس قرار داده است و در ارج آن همین بس که ایمان و کفر را دایر مدار آن می‌داند. ابن عربی نیز بدین مطلب معترف است:

"و لما كان رسول الله - صلى الله عليه وسلم - عبدا محضاً، قد طهره الله و اهل بيته تطهيراً و اذهب عنهم الرجس.. قال تعالى: "انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس اهل البيت و يطهركم تطهيراً. فلا يضاف اليهم الا مطهر و لا بد... فدخل الشرفاء اولاد فاطمه، كلهم الى يوم القيامة... و انما الله تعالى هو الذي اجتباهم و كسا هم حله الشرف... و هم الذين لا سلطان لمخلوق عليهم في الاخره... فما ظنك بالمعصومين المحفوظين منهم، القائمين بحدود سيدهم، الواقفين عند مراسمهم؟ فشرههم اعلى و اتم و هولاء هم اقطاب هذا المقام."^۱

بنابراین ایشان نیز مانند حقیقت علوی به حکم اتحاد نوری که با حقیقت محمدی (ص) دارند در تمامی فضائل، به جز نبوت با آن حضرت شریک هستند، یعنی بمانند او صاحب اسم اعظم الهی و دارای "جوامع الکلم" و سایر مناقب می‌باشند.

نتیجه گیری

از مطالب فوق بدست می‌آید که ولایت در دین و عرفان دو وجه و بیان از حقیقتی واحد هستند. از دیدگاه شریعت ولایت فقط از آن خداوند متعال است و به خواست حضرتش این ولایت، ساری در وجود رسولان معظم و انبیاء مکرم علیهم السلام است و پس از ایشان وجود

مبارک ائمه سلام الله علیهم مظهر و مجلای ولایت حقه هستند. لذا در تعریف امامت گفته اند: "مقام امامت یکنوع ولایت بر اعمال مردم است از نظر باطن که توأم با هدایت می‌باشد."^۱ بنابراین همانطور که ملاحظه شد، دیدگاه اسلام (بخصوص تشیع) درباره ولایت دیدگاهی عمیق و در عین حال جامع است زیرا در تشیع ولایت نه تنها عالم تشریح را شامل می‌شود بلکه عالم تکوین را هم در بر می‌گیرد. بعبارت دیگر در نظر ایشان ولی که همان امام معصوم(ع) است هم هادی به احکام الهی و اجرای حدود آن است و هم قادر بر تصرف در عالم تکوین.

در عرفان نیز بحث جامعی در باب ولایت دیده می‌شود لکن نحوه پرداخت به بحث این مسئله در این دو دیدگاه در دو جنبه مختلف است. آنچه که در دیدگاه اسلام (خصوصاً تشیع) بیشتر مورد توجه و گفتگوی علمای دین بوده است بدلائل تاریخی و سیاسی جنبه تشریحی ولایت است در حالی که در عرفان کاملاً به عکس است. آنچه که عرفا پیرامون مسئله ولایت بحث کرده‌اند بیشتر ناظر بر جنبه‌های تکوینی آن است.

بنابراین در تشیع امام از جهت ولایت تشریحی به اوج خود می‌رسد بطوریکه تقریباً دارای همان مناصب تشریحی حضرت ختمی مرتبت می‌باشند، و در عرفان ولی از حیث ولایت تکوینی به نهایت مرتبه خود می‌رسد به گونه‌ای که حق گذر در تمامی عوالم هستی را پیدا می‌کند و واسطه در انعام جمیع نعمات بر ما سوی الله می‌شود بطوریکه اگر لحظه‌ای به وجود مادی خود در این عالم نباشد، قیامت برپا می‌شود:

" فاذا انتقل الى الدار الاخره مارت هذه السماء مورا و سارت الجبال سيرا و دكت الارض دكا و انتشرت الكواكب و كورت الشمس و ذهبت الدنيا و قامت العماره في دار الاخره."^۲

بدین ترتیب اختلاف اساسی در بحث ولایت در این دو ساحت بیشتر در نحوه طرح و پرداخت مسئله است، اما حقیقت مطلب امریست واحد که درک و قرب به آن آمال و آرزوی هر عالم و عارفی است.

۱- المیزان، ج ۲: ذیل آیه شریفه "... قال انی جاعلک للناس اماما" بقره ۱۲۴.

۲- رسائل، ابن عربی، ص ۲۲.

منابع و ماخذ

- ۱- قرآن مجید.
- ۲- آشتیانی، سیدجلال الدین، شرح مقدمه قیصری بر فصوص الحکم، قم، ۱۳۷۰، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه.
- ۳- آملی، سید حیدر، جامع الاسرار و منبع الانوار، با تصحیحات هنری کربن و عثمان یحیی، ترجمه محمد رضا جوزی، تهران، ۱۳۷۵، انتشارات روزنه.
- ۴- آملی، سید حیدر، نص النصوص، ترجمه محمد رضا جوزی، ۱۳۷۵، انتشارات علمی و فرهنگی.
- ۵- ابن عربی، رسائل، مقدمه و تصحیح نجیب مایل هروی، تهران، ۱۳۷۵، انتشارات مولا.
- ۶- ابن عربی، فتوحات مکیه، تصحیح عثمان یحیی، ۱۴ جلد، قاهره، ۱۳۹۴ هـ ق.
- ۷- بخاری، صحیح بخاری، ۹ جزء در ۳ مجلد، بیروت، ۱۳۷۸ هـ ق، دار الاحیاء التراث العربی.
- ۸- جندی، مؤید الدین، شرح فصوص الحکم، مشهد، ۱۳۶۱، انتشارات دانشگاه مشهد.
- ۹- جامی، نقدالنصوص فی شرح الفصوص، تهران، ۱۳۷۰ هـ ش، موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- ۱۰- حسن زاده آملی، حسن، انسان کامل از دیدگاه نهج البلاغه، چاپ سوم، تهران، ۱۳۶۵ هـ ش، انتشارات بنیاد نهج البلاغه.
- ۱۱- رازی، نجم الدین، مرصاد العباد، به اهتمام محمد امین ریاحی، تهران، ۱۳۵۲ هـ ش، انتشارات علمی و فرهنگی.
- ۱۲- زمخشری، محمود بن عمر، کشاف، مکتبه التجاریة الكبرى، قاهره، ۱۹۵۳.
- ۱۳- سبزواری، مولی هادی، شرح الاسماء، به تحقیق نجفقلی حبیبی، تهران، ۱۳۷۲ ش، انتشارات دانشگاه تهران.
- ۱۴- شیخ طوسی، الغیبة، به تحقیق عبدالله الطهرانی و علی احمد ناصح، قم، ۱۴۱۱ هـ ق، موسسه المعارف الاسلامیه.
- ۱۵- صافی، لطف الله، ولایت تکوینی و تشریحی، تهران، ۱۳۶۰ هـ ش، انتشارات بنیاد بعثت.

- ۱۶- عفیفی، ابوالعلاء، تعلیقات بر فصوص الحکم، تهران، ۱۳۶۶ هـ. ش، انتشارات الزهرا.
- ۱۷- علامه امینی، الغدیر، بیروت، ۱۴۰۵ هـ. ق، دارالاحیاء التراث العربی.
- ۱۸- علامه طباطبائی، تفسیرالمیزان، ۴۰ جلد، تهران، ۱۳۴۴، انتشارات دارالعلم.
- ۱۹- علامه مجلسی، بحارالانوار، ۱۱۰ جلد، چاپ سوم، بیروت، ۱۴۰۳ هـ. ق، انتشارات دارالاحیاء التراث العربی.
- ۲۰- قمشاهی، آقا محمدرضا، مباحث ولایت با رساله موضوع الخلافه الکبری، به کوشش منوچهر صدوقی، قزوین، ۱۳۵۴ هـ. ش، مطبع نور.
- ۲۱- قیصری، داوود ابن محمد، شرح فصوص الحکم، تهران، ۱۳۷۵، انتشارات علمی و فرهنگی.
- ۲۲- کاشانی، عبدالرزاق، شرح فصوص الحکم، چاپ دوم، مصر، ۱۳۶۸ هـ. ق.
- ۲۳- کاشانی، عبدالرزاق، اصطلاحات الصوفیه، با تعلیقات محمد کمال ابراهیم جعفری، چاپ دوم، قم، ۱۳۷۰ هـ. ش.
- ۲۴- نسفی، عزیزالدین، الانسان الکامل، تصحیح ماریژان موله، تهران، انتشارات ایران و فرانسه، ۱۳۵۰.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی